**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021027**

**متن خام**

**شاگرد:** در مورد ۶۰ تا مسکین ما یک ملاک نیاز فقرا داریم، این درش ۶۰ تا موضوعیت ندارد، یک ملاک این داریم که شارع می‌خواهد تملیک کند مثلا کفاره، برای تنبیه است، بالأخره یک عددی را باید قرار بدهد، این منافاتی با ارادی بودن ندارد، یعنی بگوییم می‌خواهم تو را تنبیه‌ات کنم برای تنبیه‌ات ۶۰ تا مسکین را باید بدهی بعد حالا طرف نمی‌تواند این تنبیه را بپذیرد، توانش را ندارد، عقلاءً باید کمتر.

**استاد:** نه اینجور نیست، اینها ملاک در جعل است، اینکه عقلاءً حتما باید کمتر از این حرف‌ها نیست اصلا، هیچ کس هم قائل هم نیست.

**شاگرد:** کسی که ۱۰ تا چوب نمی‌تواند بخورد ۵ تایش را بهش می‌زنند دیگر.

**استاد:** عملا اینجور نیست، چیزهای تعبدی، با چیز عقلایی فرق دارد.

**شاگرد:** سکوت و اینها را چیز کنیم بخواهیم مثل آنها

**استاد:** نه اینجور نیست عملا، یعنی فرق دارد بین چیزهایی که عقلایی باشد و چیزهایی که شرعی باشد، حالا طرف ۷ شوط نمی‌تواند چیز کند بگوییم احترام خانۀ خدا اقتضا می‌کند،

**شاگرد:** اگر سکوت کرده باشد

**استاد:** سکوت هم کرده، اصلا فهمیده نمی‌شود، نماز بگویید ۴ رکعتی است بگوییم ۳ رکعتی اینجور نیست که، اینها یک سری بحث تعبد، نقش تعبد در اینجا خیلی پررنگ است.

**شاگرد:** خب پس این دارد در واقع تخصیص می‌زنید به آن قاعدۀ کلی.

**استاد:** نه اصلا تخصیص نمی‌زنیم، بحث این است که تناسبات حکم و موضوع در اینجور چیزهایی که جنبۀ تعبدی دارد اقتضا نمی‌کند که انحلالی باشد.

**شاگرد:** مشابهات عقلایی

**استاد:** مشابهات عقلایی نیست، این تعبدی است.

**شاگرد:** اینکه ۶۰ تا گفته معنایش این است که عقلایی است، عقلایی نیست تعبدی است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما به تناسب بحث کشف موضوع له الفاظ به این بحث پرداختیم که باید ببینیم چه چیزهایی در شکل‌گیری دلالت‌های کلامی تأثیرگذار هستند. یکی از اموری که اثر می‌گذارد در دلالت‌های کلامی انصراف بود، ما عرض کردیم که انصراف در این مقدمه‌ای که از مقدمات حکمت شمرده می‌‌شود که انتفاع ما یوجب التعیین در آن دخالت دارد، در واقع تناسبات حکم و موضوع سبب می‌شود که به منزلۀ ما یوجب التعیین هست بفرمایید سکوت متکلم با توجه به تناسبات حکم و موضوع قرینۀ عرفیه برای تعیین یک معنای خاصی است و فرق است بین در مقام بیان بودن که سبب می‌شود که ما قضیۀ مهمله را تبدیل کنیم به قضیۀ مطلقه و به منزلۀ سور قضیه، یعنی سکوت دال بر این هست که سور قضیۀ ثبوتیه، سور کلیه است، و اینها با همدیگر فرق دارد بین تأثیر انصراف در مقدمات حکمت و تأثیر در مقام بیان بودن در مقدمات حکمت. حالا من در مورد انصراف مفصل در جلد دوم جاهایی بحث را کردم حالا فردا دوستان به خصوص یک جایش را می‌خواهم از اینجا شروع کنیم، اقسام انصراف و اینها را آنجا بحث کردیم، جلد دوم، صفحۀ ۲۵۰، البته چند جا به انصراف در همین جلد دوم پرداخته شده و صفحۀ ۱۵۹ به بعد، صفحۀ ۱۷۵، ولی ما همان صفحۀ ۲۵۰ را ابتداءً وارد می‌شویم که یک نکاتی در آن هست که حالا می‌خواهم بعضی از نکاتش را هم در جلسات بعد در موردش صحبت کنم و بعضی بحث‌هایش را یک قدری تکمیل کنم حالا رفقا این بحث را ببینند و فردا ان شاء الله کلاس راهنما این بحث را دنبال می‌کنیم، مکملش را ان شاء الله در درس دنبال خواهیم کرد.

انصراف گفتیم که سکوت با توجه به تناسبات حکم و موضوع منشأ انصراف می‌شود، آیا همیشه انصراف باید با تناسبات حکم و موضوع باشد؟ یا به شکل دیگری هم تصویر می‌شود این آدرسی که دادم از آنجا ما تصویرهای دیگری برای انصراف کردیم که مثلا بدون تناسبات حکم و موضوع بشود انصراف را معنا کرد، حالا آن را ملاحظه بفرمایید من بعدا یک مکمل‌هایی بر آن بحث‌های سابقمان می‌خواهیم داشته باشیم. حالا قبل از آنکه به این نکته اشاره کنم یک نکته‌ای را عرض بکنم آن این است که انصراف چون نقشش در آن مقدمۀ انتفاع ما یوجب التعیین است و نه نقشش در سور قضیه است در عمومات هم انصراف مطرح است، چون انصراف در واقع به این معناست، به منزلۀ یک تقدیر معنوی قید است، و این تقدیر معنوی قید در مدخول ادوات عموم هم معنا دارد، فرض کنید شارع می‌گوید هیچ، کل مریض یجوز له الافطار، خب به تناسب یک موضوع مراد از مریض، مریض با قید می‌شود، مریضی که روزه برایش سخت است، یا روزه برایش ضرر دارد و الا مریضی که روزه برایش خوب است یا هیچ به حالش روزه تاثیر ندارد مثل اینکه روزه نباشد هست، خب آن را شامل نمی‌شود. انصراف در مدخول ادوات کل، ادوات عموم هم مطرح هست. انصراف گفتیم که ناشی از تناسبات حکم و موضوع است، تناسبات حکم و موضوع در جاهای مختلفی اثر گذار هستند، یک مقاله‌ای برگرفته از فرمایشات حاج آقا به عنوان کاوشی نوین در تناسبات بین حکم و موضوع در پژوهش نامۀ اصول فقه اسلامی ذکر شده، مواد خام زیادی در این مقاله وجود دارد، از این جهت خیلی قابل استفاده است، چارچوب بندی‌هایش بعضی‌هایش با آن که من از حاج آقا در ذهنم هست متفاوت است و چون مراجعه نکردم به منبع‌های این چیزها نمی‌دانم الآن نمی‌توانم قضاوت کنم که آیا در فرمایشات حاج آقا به این شکل وارد شده یا وارد نشده، به هر حال یک مقدار متفاوت هست بعضی از تحلیل‌هایی که این هست با آن که من از فرمایشات حاج آقا برداشت کردم، ولی خب به هر حال مواد خام زیادی دارد و خیلی قابل استفاده است. من حالا بعضی از نکاتی که اینجا می‌خواهم عرض بکنم برگرفته از این مقاله است و حالا بعضی‌هایش را هم عرض می‌کنم. در این پژوهش نامۀ اصول فقه اسلامی، سال دوم، شمارۀ دوم، سال ۱۳۹۸.

**شاگرد:** ؟؟؟ انتفاع موجود التعیین جزء مقدمات حکمت است، فرمودید جاری نمی‌شود در مدخول ادوات.

**استاد:** نه همین را می‌خواهم عرض بکنم، آنکه در آن چیزی که اصلا ما، یعنی بحثی را در همان مقدمات حکمت ذکر کردیم که مقدمات حکمت به این شکل درست نیست، اینها مصبشان یکی نیستند، بعضی از چیزها مربوط به آن مرحلۀ مفهوم افرادی جمله است، انتفاع ما یوجب التعیین مربوط به آن مرحله است، اینها مفصل در همان بحث‌ها دنبال کردم و در مقام بیان بودن مربوط به سور قضیه است، اینها را باید از همدیگر تفکیک کرد. و آن که ما در مدخول ادوات می‌گوییم نیاز نیست به او در مقام بیان بودن است نه کل مقدمات حکمت، و الا بعضی از چیزهای مربوط به مقدمات حکمت آنجاها هم مطرح است، برای همین جهت می‌خواستم این را عرض کنم که اینها جایگاهشان فرق دارد. یعنی علت اصلی‌اش این است که نحوۀ نگاه ما به تبع حاج آقا به مقدمات حکمت متفاوت هست با نگاهی که مثلا شهید صدر دارد، نگاهی که از کلمات مرحوم آخوند استفاده می‌شود. البته فرمایش شهید صدر هم فراز و نشیب دارد، یعنی فرمایشاتی که ایشان در عدم نیاز به مقدمات حکمت در مدخول ادوات بیان کرده عین فرمایشات حاج آقاست، ولی نتیجه‌گیری که یعنی آن ذهنیت، اگر آن ذهنیت محکم بود در مقدمات حکمت باید به یک گونۀ دیگر مشی کنند، به نظر من کلمات مرحوم شهید صدر یک دست نیست با همدیگر ایشان متفاوت بیان کردند. تناسبات حکم و موضوع در مقامات مختلف و بحث‌های مختلفی اثرگذار هست، یکی در بحث انصراف است، یکی در بحث القای خصوصیت و تنقیح مناط است، اینکه می‌شود القای خصوصیت کرد، می‌شود تنقیح مناط کرد، اینها عمدتا بر پایۀ همین تناسبات حکم و موضوع هست. البته باز هم تأکید کنم به نظر ما تناسبات حکم و موضوع تعریفی در این مقاله از تناسبات حکم و موضوع شده آن تعریف با ذهنیتی که من دارم متفاوت است، من تصورم این هست که تناسبات حکم و موضوع ناشی از شناخت ملاکات است ولو اجمالا تا تمام چیزهایی که مربوط به تناسبات حکم و موضوع هست مربوط به این است که یک نحو درک اجمالی ولو ملاک. درک اجمالی یعنی گاهی اوقات ما ملاک را نمی‌دانیم ولی سنخۀ ملاک و نحوۀ ملاک را می‌دانیم، عرض کردم مثلا شارع مقدس یک موقعی می‌گوید که مرد را باید دفن کرد، مرد میت را، خب این می‌فهمیم که عرف این را به مناط احترام میت می‌داند و خب احترام را، فرق بین زن و مرد ندارد، اگر مرد هم به کار رفته می‌فهمد از باب مثال بوده، ولی فرض کنید در احکام مربوط به جهاد این را، اگر یک مطلبی گفتند که یجب علی الرجال الجهاد، اذا دع الامام الیه مثلا. این ازش استفاده نمی‌شود که مراد از جهاد این وجوبی که شارع مقدس جعل کرده در مورد مطلق انسان هست. جهاد در واقع مناطش هر چی باشد مربوط به، درش قدرت بدنی و قوای جسمانی دخالت دارد، و می‌تواند این حکم مربوط به توانایی‌های جسمی مرد باشد و با توجه به تفاوت‌هایی که مرد و زن در توانایی‌های جسمی دارند این در جهاد نمی‌توانیم این را بگوییم. حالا به تناسب یک چیزی، دیشب با همشیره یک صحبتی داشتیم خانم دکتر یک موقعی می‌گفت من یک مقاله‌ای دیده بودم در مورد تاثیر ورزش، یعنی تفاوت‌های زن و مرد در ورزش‌ها، بعد گزارشی از آن مقاله می‌گفت، می‌گفت مقالۀ قشنگی بود می‌گفت ورزش‌ها با همدیگر فرق دارند مثلا در شنا زن‌ها موفق‌ترند، به دلیل اینکه زن‌ها چربی در بدنشان بیشتر هست این چربی باعث می‌شود طبق قانون ارشمیدس در آب که قرار می‌گیرند سبک‌تر می‌شوند و راحت‌تر می‌توانند آب را جابه‌جا کنند در شنا موفق‌تر، ولی در بعضی از ورزش‌ها قدرت‌های عضلانی دخالت دارد آن ورزش‌ها مرد موفق‌ترند، اینها اثر دارد، فرض کنید اگر شارع مقدس یک موقعی شنا را توصیه کرد اگر توصیۀ شنا به عنوان مقدمۀ جهاد باشد ازش نمی‌شود القای خصوصیت کرد به اصطلاح به زن‌ها، ولی اگر شنا بر این است که برای مسابقات طرف قهرمان بشود زن‌ها تازه بهتر از مردها هم هستند، یعنی تفاوت دارد مراد من حالا کلام شارع نیست، اگر مثلا گفتند که شما باید برنامه‌ریزی کنید برای توسعۀ شنا، اگر برنامه‌ریزی برای توسعۀ شنا بر این هست که این شنا مسابقات قهرمانی اشخاص موفق باشند خب زن‌ها مثلا، حالا بحث‌های جانبی دیگرش را کار ندارم، مرادم ایران نیست، مرادم این بحث بحث شرعی و غیر شرعی نیست، بحث‌های تناسبات حکم و موضوع بحث هست که در یک نظام قانونگذاری اگر یک واژه‌ای را به کار بردند، این واژه با توجه به ذهنیتی که آن نظام قانونگذار دارد این می‌تواند اثرگذار باشد. فرض کنید در یک کشور اروپایی اگر گفتند فلان طرح‌هایی برای توسعۀ ورزش، این بستگی دارد که این ورزش می‌خواهد یک ورزش مقدمه است برای ورزش قهرمانی یا مقدمه است برای سلامت جسم، تفاوت دارد که این ایده، یعنی این طرح به چه هدفی و به مناطی دارد اجرا می‌شود. اینها دخالت دارد در فهم همان مواد قانونی که دارد تصویب می‌شود. خیلی وقت‌ها آن مناطات و ملاکات را اثر در آن چیز قانونی دارند ولی قانونگذار ذکر نمی‌کند تصریح نمی‌کند، گاهی اوقات توجه ندارد که تصریح کند و یکی از نقش‌هایی که نهادهای تفسیر کنندۀ قانون دارند این است که براساس آن مناطاتی که آن قانونگذار این حکم را جعل کرده توسعه و ضیق آن قانون را بیان کند. غرضم این نکتۀ بحث هست که گاهی اوقات ما مناط را تفصیلا نمی‌دانیم ولی اجمالا می‌دانیم که این مناط مربوط به قوای جسمانی مرد است، اگر مربوط به قوای جسمانی مرد هست بین قوای جسمانی مرد و زن فرق است، فرض کنید اگر گفتند مرد می‌تواند قاضی باشد قضاوت مربوط به یک سری قوای عقلانی است و خب مرد قوای عقلانی‌اش بالاتر هست از زن و زن احساساتش غالب هست، بنابراین اگر در یک روایت گفتند مرد می‌تواند فانظروا الی رجل من اصحابنا او را قاضی قرار بدهید او ازش نمی‌شود الغای خصوصیت کرد نسبت به زن به دلیل تفاوت مرد و زن در احساسی بودن و عقلانی بودن و امثال اینها. فرق هست در احکام. این فرق در احکام با توجه به آن شناخت عرفی مناطات ولو اجمالا صورت می‌گیرد. عرض کردم تناسبات حکم و موضوع که در انصراف اثرگذار هست، یکی در القای خصوصیت و تنقیح مناط اثرگذار هست. گاهی اوقات در یک، در این مقاله یک تعبیری دارد یک مثالی زده صفحۀ ۱۹.

**شاگرد:** حجیتش را دوباره بحث می‌کند؟

**استاد:** بحث حجیتش هم در آن بحث‌ها من آدرسش را هم در همان بحث‌هایی که دارم، این انصراف صفحۀ ۱۵۹، در بعضی از این بحث‌ها بحث حجیتش را دارم، آنجا بحث کردم. نه اینجا بحث نمی‌کنیم، اینجا در مقام بحث حجیتش نیستیم. فعلا اصل نحوۀ تاثیرگذاری‌اش را می‌خواهیم بحث کنیم. نکتۀ جدیدی ندارم همان بحث‌هایی که در آن، من این بحث‌ها را بعضی‌هایش را برای این طرح می‌کنم که یک اضافات و یک مکمل‌ها و یک حواشی بر آن بحث‌های سابق می‌خواهم بزنم و الا بحث‌هایی که به عینه قبلا تکرار کردم نکتۀ جدیدی ندارم آنها را خیلی بهش نمی‌پردازم. اینجا در این مقاله، صفحۀ ۱۹ یک بحث اینکه یکی از بحث‌ها عنوان‌هایی که دارد می‌گوید گاهی تناسب حکم و موضوع چگونگی عطف را معین می‌کند که مثلا غیر معطوف علیه در معطوف نیز وجود دارد یا نه، اگر گفته شود هنگام ظهر عمرو به منزل زید رفت و در آنجا خوابید، تناسبات حکم و موضوع و اینکه خوابیدن هم موقع ظهر هم یکی دو ساعت بعد متعارف است ؟؟؟ می‌شود قید ظهر برای معطوف خوابیدن هم باشد.

من فکر می‌کنم به دو شکل می‌شود اینجور مثال‌ها را توضیح داد، یکی اینکه بگوییم که اینها مربوط به عطف است و کیفیت عطف است، از جهت ادبی ببینید فرض کنید من می‌گویم که ان زیدا عالم و عمروا جاهل. گاهی اوقات دو تا، عطف مفرد به مفرد صورت می‌گیرد ولی به صورت متعدد، این عطف جمله به جمله نیست، ان زیدا عالم و عمروا جاهل. عمروا عطف به زیدا است، جاهل عطف به او است، اینها یک سبک خاصی هست. حالا من گاهی اوقات می‌گویم ضربتُ زیدا فی یوم الجمعة و عمرواً. و عمرواً را گاهی اوقات ما عطف می‌گیریم بر خود آن زیدا یعنی یوم الجمعة را هم در معطوف ملاحظه می‌شود، چون عطف بر خصوص زیدا است، ولی گاهی اوقات نه عطف بر کل اینهاست، می‌گوییم زید را در روز جمعه دیدم و عمرو را، و عمرو را یعنی عمرو را هم دیدم، یعنی در واقع این هم یک مدل عطف است که در معطوف علیه که ما می‌خواهیم عطف کنیم آن قید را هم در معطوف می‌آوریم یا نمی‌آوریم، این یک نوع نحوۀ عطف می‌تواند تلقی بشود.

**شاگرد:** یک تقریبی داریم

**استاد:** نه، یعنی در واقع به این تعبیر، رایت زید یوم الجمعة و عمروا، عمروا کأنّ عطف به کل زید یوم الجمعة است، یعنی به جای زیدا، کل زیدا یوم الجمعة عمروا را آوردیم، نه به جای قسمتی از آن، قسمت کل این را ما عمروا را جایش را پر کردیم. به هر حال اینجوری گاهی اوقات تعبیر می‌شود. این هم دو جور احتمال در اینجاها وجود دارد که آن قید معطوف مثلا عرض کردم و الذاکرین لله کثیرا و الذاکرات گاهی اوقات ذاکرات را عطف به ذاکرین قرار می‌دهیم، گاهی اوقات عطف به ذاکرین الله کثیرا قرار می‌دهیم. اگر عطف به خصوص ذاکرین قرار بدهیم الله کثیرا سر این هم می‌آید. گاهی اوقات عطف به خصوص این شکلی است. ولی یک جور دیگر این هست که اینها را از باب مجاز در حذف ما بدانیم، این شاید روشن‌تر همین باشد که در معطوف هم به قرینۀ معطوف علیه یک قیدی محذوف باشد، به خصوص در جایی که آن چیزی که در معطوف ما می‌خواهیم ذکر کنیم دقیقا در معطوف علیه نیست، و الحافظین فروجهم و الحافظات، و الحافظات آن محذوفش فروجهن است، حافظات عطف به و الحافظین فروجهن نیست، اگر عطف به خصوص حافظین باشد باید بشود و الحافظات فروجهم، که غلط است دیگر.

**شاگرد:** تقدیرش معنوی نمی‌شود؟

**استاد:** نه تقدیر معنوی نداریم. نه حالا بحث تقدیر لفظی معنوی آن یک بحث دیگر است، آن تقدیر لفظی است نه معنوی، حالا می‌گویم فرق تقدیر لفظی و معنوی اینجا در چی است. غرضم این هست که اینکه ما اینجا فروجهن را در معطوف هم می‌گوییم وجود دارد بحث کیفیت عطف نیست، بحث تقدیر است، در این مثالی که مثلا من هنگام ظهر به خانه رفتم و خوابیدم، و خوابیدم ممکن است این هنگام ظهر خوابیدن در جملۀ معطوف تقدیر باشد، به علت اینکه در جملۀ معطوف علیه لفظ هنگام ظهر وجود داشته اکتفا کرده به او در جملۀ معطوف آن را نیاورده. احتمال هم دارد نه از باب عطف به قسمتی از جمله باشد، به جای اینکه می‌گوید هنگام ظهر به خانه رفتم و خوابیدم، خوابیدم عطف به رفتن ممکن است باشد ممکن است عطف به هنگام ظهر به خانه رفتم باشد، اگر فقط عطف به رفتن باشد هنگام ظهر در معطوف هم می‌آید. اگر عطف به کل جمله باشد، کل آن عبارت باشد دیگر هنگام ظهر در معطوف نمی‌آید. اینها به عنوان کیفیت تعیین عطف بیان شده ممکن است آنجور باشد من نمی‌خواهم بگویم آن تحلیل امکان‌پذیر نیست، ولی در همۀ موارد این شکلی نیست، گاهی اوقات مدل دیگری که اینجا وجود دارد این هست که ما بگوییم اینها قرینۀ بر مجاز در حذف است. حالا اینکه آیا واقعا نحوۀ عطف حالا چه بگوییم نحوۀ عطف را تعیین می‌کند، تناسبات حکم و موضوع و چه بگوییم که قرینۀ در مجاز در حذف است به هر حال اینها تناسبات حکم و موضوع در اینجا نقش دارد. خب این یک نکته.

یک مورد دیگری که تناسبات حکم و موضوع دخالت دارد این هست که مرحوم آخوند یک بیانی دارند که حاج آقا این بیان را در خیلی جاها ازش استفاده می‌کنند. ایشان می‌گویند که یک موضوعی که در دلیل اثباتی در دلیل اخذ می‌شود گاهی اوقات عنوان مشیر به ذات است، مثل روایتی که امام صادق علیه السلام در پاسخ به آن راوی که می‌خواسته کسی را معرفی کنند که در امور دینی به او مراجعه کند امام فرمودند فعلیک بهذا الجالس، مشیرا الی زرارة. خب این هیچ دخالتی ندارد جلوس زراره در لزوم مراجعۀ به او و یا جواز مراجعۀ به او. حالا یا تصادفا آنجا نشسته بوده برای اینکه بتوانند به او اشاره کنند به عنوان مشیر به آن ذات به این وسیله اشاره کردند. گاهی اوقات یک چیزی دخالت دارد حدوثا و بقاءً در حکم، مثل می‌گوییم المسافر یقصر. مسافر حدوثا دخالت دارد، بقاءً هم وقتی مسافر بودن از بین می‌رود قصر هم از بین می‌رود. گاهی اوقات یک شیءای حدوثا منشاء یک حکم دوامی می‌شود، مثل الماء اذا تغیر تنجس، که می‌گویند مائی که متغیر شد نجس می‌شود ولو تغیرش هم از بین برود نجاستش باقی است، تغیر حدوثی منشاء یک حکم مستمر می‌شود، این هم یک جور نسبت به آن. حالا اینکه کدام یکی از این سه قسم هست، عنوان مشیر است یا عنوانی که حدوثا و بقاءً اثر دارد، یا حدوثا اثر دارد در یک حکم مستمر، کدام یک از آن سه قسم هست تناسب حکم و موضوع یکی از عوامل مؤثر در این موضوع هست. خب این هم یک جوری.

یک جای دیگری که تناسبات حکم و موضوع دخالت دارد بعضی از امور هست که خودشان، این بحث عنوان مشیر و موضوعیت داشتن اینها یک نگاه است، یک نگاه دیگری هست که بعضی از امور هستند خودشان موضوع حکم نیستند، طریق هستند با یک چیز دیگری، کاشف از یک چیز دیگری هستند آن مکشوفش موضوع حکم است، مثلا فرض کنید می‌گویند که شما برای اینکه از خانۀ یک بنده خدایی تصرف کنید باید اجازه داشته باشید، عرفا اجازه در اینجور موضوعات طریق هست برای احراز رضایت باطن، اگر شما از راه دیگری هم رضایت باطن را احراز کردید کفایت می‌کند، لازم نیست حتما اذن لفظی باشد امثال اینها. ولی احیانا در بعضی مواقع ممکن است آن اذن هم دخالت داشته باشد، مثلا در مورد معاملات، در مورد معاملات آن اذن دخالت دارد، یا لا اقل احراز رضایت، نفس احراز دخالت دارد و واقعا طرف راضی باشد ولی آن رضایت احراز نشده باشد به درد نمی‌خورد. حاج آقا مثال می‌زدند که همۀ اشخاص اگر این خانه‌اش را مثلا خانه‌ای که ۱۰۰ میلیون می‌ارزد طرف بگوید ۱۰۰ میلیارد من خانه را معامله می‌کنم. به طرف هم نگوید، بگوید این خانه را صد میلیارد معامله کردم. این فضولی است، هیچ کس این را صحیح، اینجور نیست که بگوید کفایت می‌کند و از فضولی بودن خارج نمی‌شود، ولو همه هم چه بسا راضی باشند و هیچ تردیدی در رضایتش نباشد. فرق است بین امور مثل معاملات و امثال اینها، یک تصرف‌های خارجی که می‌خواهد بکند. اینها چیزهای عقلایی اینجا مطرح هست که خب اگر قرار باشد به این رضایت‌های باطنی مدار باشد در معاملات سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، هر کسی یک همچین ادعایی می‌کند. این است که عقلاءً آنجا احراز و ابراز خارجی رضایت دخالت دارد، حالا به نحو انشائی یا به نحو اخباری به هر نحوی از انحاء باید ابراز خارجی از سوی مالک صورت گرفته باشد، مجرد اینکه من از یک راهی از راه‌ها فهمیدم که راضی هست کفایت نمی‌کند. ولو در تصرفات خارجی اینجور نیست، لازم نیست که چون به آن حالت شاید آن مشکل هم پیش نیاید. این تناسبات حکم و موضوع را نگاه‌های عقلایی که در قضیه هست در اینکه این حالا موضوعی است، طریقی است امثال اینهاست دخالت دارد.

من ۲، ۳ تا بحث را اینجا طرحش می‌کنم توضیحش در جلسۀ آینده. بعضی مثال‌هایی برای انصراف هست این مثال‌ها را تحلیل بکنیم خوب است، یکی اینکه یک روایتی هست که شخصی قسم خورده که جاریۀ دختر عمه‌اش را باهاش هیچ وقت مس کند، ان لا یمسه ابدا، اتفاقا همۀ ورثۀ آن بنده خدا از بین رفته این جاریه به او رسیده، امام علیه السلام می‌فرمایند ان ؟؟؟‌حلف ان لا یمسه حراما، اینکه انصراف دارد به این حلف به مس حرام تحلیل قضیه چی است.

**شاگرد:** انصراف دارد یا نیتش قطعا؟

**استاد:** نه نیتش آن نیست، حالا توضیح می‌دهم، همین می‌خواهم تحلیل همین قضایا را بکنم. انصراف ادلۀ نفوذ عقد از عقد سکران، انصراف ادلۀ حرمت نظر به شرع اجنبیه از نظر به شرع غیر ممیز، در این مقاله این ۲، ۳ تا مثال وجود داشت می‌خواهم من تحلیل کنم با توجه به تصوراتی که ما داریم تحلیل اینکه این پدیده‌ها را چجور ما توجیه می‌کنیم. این هم یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه آیا قیدی که در انصراف، ما در واقع انصراف به منزلۀ یک قید مقدر می‌گرفتیم. آن قید باید قید متعارف باشد یا قید غیر متعارف هم می‌تواند مقدر دانسته بشود، این هم یک مطلب.

یک بحث دیگری که قدر متیقن در مقام تخاطب و انصراف این دو تا رابطه‌شان چی است. آیا قدر متیقن در مقام تخاطب اثرگذار هست در انصراف، اگر اثرگذار هست در انصراف چگونه اثرگذار هست در انصراف. حالا بحثش را من مفصل سابق کردم اینها را بعضی بحث‌های یک مقداری جدیدتر و مفصل‌تر بحث می‌کنم، بحث‌هایی که سابق به تفصیل بحث کردم به نتیجۀ بحث اشاره می‌کنم و دیگر وارد خصوصیاتش نمی‌شود. بقیۀ توضیحات در جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد